

گشت و در کوجه باغ معروف که محله جمعی از احباب و محل اجتماع احتفال بود بحجره محقری اقامت جست و بکتابت واستنساخ الواح و آثار و تدریس و تعلیم عربی و فارسی برخی از نهادگان احباب اشتغال نمود و بدانچه از نقود بدست آورد قناعت کرده در عین حال در حجره خود محفل تلاوت کلمات و آیات و ذکر حجج و بیئات مرتب داشت و با چهره بسام و لسان و خلق شیرین با اطلاعاتی کسبه از کتب مقدسه و اخبار مأثوره ویرا بود بتبلیغ بیگانگان و تعلیم آشنایان پرداخت و زنی از خاندان بهائی اختیار نمود و مقدر جاً امور معاشش مرتب گشت و در سفارت انگلیس بتدریس فارسی مشغول گردید و اعضاء سفارت علاقه با اخلاق و اخوا^ش حامل کرده مجدوب اخلاق دلنشین و کلمات شیرینش شده و او را بدینوسیله خانه های متعدد و نقود کافیه بدست آمد و تا آخر الحیات بخدمات در این امر قیام داشت اشعار میسرود و رسالات تألیف مینمود و نونهالان را علم تبلیغ میآموخت تا در نهم جمادی الاولی سال ۱۳۳۴ درگذشت و در بقعه امامزاده معصوم مدفون شد و از او خاندان محترم نصیمی در این امر برقرار گشت و الواحی متعدد در حق وی از قلم ابهی و حضرت عبدالبهاء صدرور یافت و از آثار مشهور نصیم رساله استدلالیه در جواب حاجی میرزا حسن صفیعلی^{شاه}

و رساله ای در جواب مباحث ادوارد برون انگلیسی و رساله
نتیجه البیان در اثبات امر من ینظیره الله الیهی و رد
میرزا یحیی از طریق بیان و نیز رساله استدلالیه اخری که
بنام بهائیه معروف است و در اشعار نقیم تخلص نموده
بدین نام مشهور شد و قریحه سیاله و سلامت و عذوبت
کلامش منکری ندارد و در بخشش از استدلالیه منظومش و قصیده
صیقیه و اشعار آبدارش که مانند لثالی شهسوار می درخشد
زیب قلب و لسان و دامن بهائیان میباشد و استدلالیه
منظومه مذکوره در بار بطابع رسید و از غایت اشتها احتیاج
بذکر ندارد ولی محض آنکه ترجمه حالش از آن خالی نماند
بند و بیعتی بزند را ثبت مینمائیم قوله :

عاشقان مزده دلستان آمد	روح بخش جهانیان آمد
مالك يوم الدين امام مبین	صاحب المصير والزمان آمد
بانك جاء الرب از زمین برخاست	صیحة الحق از آسمان آمد
باكتاب جدید و شرع جدید	ظاهر آن هاشمی جوان آمد
اصل انسان مبین قرآن	صاحب حجّت و بیان آمد
صهروه چون محمد و علی است	جمع شمس و قمر عیان آمد
المجل المجل برای که بود	عجلوا عجلوا همان آمد
برجهان نفخه حیات میدهد	برتن مردگان روان آمد

اسمعوا هیبنا نداء الحق

زهق الباطل وجاء الحق

(۳۶۵)

عاشقان را بزاهدان شمار

کاین غم خویش دارد آن غم یسار

آن بخون چهره شوید این از آب

سر دهد آن و این برد دستار

آن ره جان سپرد این ره نان

آن در دین زد این در دینسار

میسرایند هر دو نکته عشق

این ببالای متبر آن سردار

زاهد از بهر زر کند زاری

عاشق از مال و جان بود بیسزار

ازین سیم آن ینغمه زیر

واز غم یار این بنالسد زار

این شهیدی است صادق الاقوال

و آن حماری است یحمل الاسفار

این و بی یسمع و بی بیصر

آن و تمنى القلوب و الابصار

آن کسان اولیاء لله اند

که شهادت بآرزو خواهند

~~~~~

(۳۶۶)

مطلع ذات کبریاست بهیا

مظهر آیت لقاست بهیا

نیک اگر بنگری بگل کتب

مقصد گل انبیاست بهیا

آنچه ذکر لقاست در قرآن

ابتدا تا بانتهاست بهیا

معنی آیت واشرقست الارض

من نور ربهم است بهیا

سرّ طه حقیقت یس

نور والشّمس الضّحی است بهیا

وعلی ربهم یقوم النّاس

مرجع گل ماسواست بهیا

کاولش اسم طلعت ابهاست

وآخرش نام حضرت اعلی است

تاعیان شد جمال وحدت گل

رو بوحدت نهاد کثرت گل

عشق منسوخ کرد مذهب عقل

عقل مأمور شد بخدمت گل

دور دور محبت است شود

شرعها جزو این شریعت گل

(۳۶۷)

آیت صلح کل بود منسوخ

از چه از آیت محبت کل

آیت عاشروا مع الادیان

متحد ساخته طریقت کل

شرح طسبه بار یکدارید

متفق داشته حقیقت کل

باید اصل بها کمر بندند

بی اصلاح کل بهمت کل

هله ای عاشقان دوست کنید

خویشتن را فدای هیئت کل

هو فوق رووس یبظـرکم

انتم ان تنصروه یبصرکم

گشت حق ظاهر از تو ای ایران

کنز مخفی عیان شد از ویران

نازکن ناز بر همه عالم

فخر کن فخر بر همه کیهان

شاد شو شاد کز تو شد پیدا

مالك الطک عالم اکسان

وجد کن وجد کز تو ظاهر شد

شجر طور موسی عمران

(۳۶۸)

نازکن فخرکن که ازتوشده‌است

ظاهر و فاش و آشکار و عیان

سرّ توّرات و مضمرات زبور

رمز انجیل و معنی قرآن

دوست میدارمت که بیفهمی

گفت حُبّ الوطن من الايمان

حیف از ایرانیان که نشنیدند

این حدیث از امام متقیان

ان اطعمتم لطالع المشرق

لسلکتکم بمنهج الصادق

آنکه عالم ای دودیده من

دست و پای تواند و چشم و بدن

دست را پای چون شود بدخواه؟

گوش را چشم چون شود دشمن؟

غم عالم بخور نه غصه خویش

راحت خلق جو نه راحت تن

زجر حیوان مگو چه جای بشر

خیر عالم طلب نه جای وطن

نیت خیرکن بخاص و به عام

بدل پاک بین بمسرد و بسزن

(۲۶۹)

همه اطفال را چو گودك خویش

تربیت کن بفضل و دانش و فن

شخصت ارشد فدای نوع چه با<sup>ك</sup>؟

دانه ای کاشتی و شد خرمن

ملك امروزه از تو شد مـمـمـمـمـمـم

تو و اعقاب را بود مشرن

بیدالله بسطة و سمة

بیدل حبة بسـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـبـb

کاش اعضای ما سریشم بسود

همه رگهای ما بریشم بسود

بخیه اتصـال عالمیان

سبب التصـاق سرد م بود

کاش این اختلاف و جنگ و جدال

نامش از صفحهٔ جهان گم بود

کاش قومی که زجر ما چون بسود

بر دگر قومشان ترحم بود

کاش هر خلق سر دین بها

آنچه مخفی است درتجسم بود

کاش بر غرق ما و نفع عمـمـمـم

این یم فیستی در تلاطم بود

( ۲۷۰ )

کاش امروز شخص احکامش

روشنی بخش چشم انجم بود

کاش آنانکه میکنند انکار

فکرشان خالی از توهم بود

ليبرون الطريقة المليا

صارت الارض حقة الابهي

چشم از هر بهانه بردارید

گوش از هر فسانه بردارید

همه يك دين و يك زبان گردید

اختلاف از میانسه بردارید

دين سراپرده بدانگی است

این دوی از کرانه بردارید

رسم بیگانگی ز روی زمین

بهر حق یگانسه بردارید

متصك بصلح كلّ گسردید

اسم جنگ از زمانسه بردارید

تیغ و تیر و کمان بینسد ازید

نای و چنگ و چغانسه بردارید

در ره عشق نیر میثاق

قدم عاشقانه بردارید



(۳۷۱)

ماضی هست در زمانه اگر

سر از این آستانه بردارید

وجهوا وجهکم لباب الحقیق

فاستمینوا الی جناب الحقیق

ای رخ و گیسوی تو نور و ظلم

وی قد و ابروی تو نون و تلم

هم دم صافی تو آب حیات

عم کف کافی تو کان کرم

نیزه ای از قد تو سرو سہی

خادمی از خد تو باغ ارم

مرکز عهد و ردّ اہل نفاق

مہدی وقت و سدّ سیل ستم

نامہ نامی تو عهد قدیم

حضرت ساسی تو غصن تدم

منصب عالی تو عید بہاء

رتبہ دانی تو میرا صم

یکسرہ (۱) در حق تو بوده گسواہ

یک دلہ در حق تو دادہ رقم

خطہ چین و خط و روم و عرب

کشور ہند و حدّ ترک و عجم

(۳۷۲)

منبت نامی تو اصل قویم

منبع صافی تو بحر قدیم

تو دریعی و تو بحری و کان

تویم دری و تو عقلی و جان

یم در تویم صافی عز

دریم تو در دری شان

تو حقی و ربی و عهدی و ورق

تو دری و ربی و بحری و کان

توسر حقی و تو کشتی نوح

تو حق سری و تو محیی جان

کف من تو کف موسی و تیه

خط ید تو دم عیسی و خو ان

ید و خط تو مثل خطمی گل

قد و خد تو صفا خیری و بان

(۱) جد و کد تو جد بانسی دین

ضد و ند تو ضد و ماحسی آن

(۱) مربوط بصفحه قبل - این بند ترکیب در چهار بحر خوانده میشود  
فعلاتن مفاعلن فعلات فاعلاتن فعلاتن فمعلات  
مفتملن مفعملتن فاعلن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات  
(۱) این بند ترکیب در نعت بحر خوانده میشود در چهار بحر  
مذکور و علاوه سه بحر دیگر مفاعلین مفاعلین فمولن فمولن  
فمولن فمول مفعول مفاعل فاعلاتن .

حد حبّ تو حدّ قافیسه سنج

حقّ عزّ تو حقّ قافیسه دان

خطّ عزّ تو خطّ ساسی حقّ

نصّ حقّ تو نصّ نامسی حقّ

وقصیده صیقلیه مخمس مشهورش در مدیحه حضرت عبدالبهاء  
بدین ابیات آغاز یافت :

قرّ جوانی گرفت طفل رضیع بهمار

لب زلبن شست باز شکوفه شیرخوار

جمله درختان شدند یارور و یاردار

سرّ نهان عربیه داشت کرد عیان

چنانکه امروز گشت سرّ خدا آشکار

و بند چهل و یکم که مقطع قصیده میاشد چنین است :

نعیم وصف حبیب برای احباب گفت

چو بین احباب بود تسقط الّاداب گفت

لیک بتوصیف حقّ هرچه زهریاب گفت

بمعجز ماللّتراب وربّ الارباب گفت

بنده کجا پی برد بذات پروردگار ؟

و دیگر قصیده ای در مدیحه حضرت عبدالبهاء با تجدید

مطلع حاوی یکصد و سی و سه بیت که چند بیت اولش چنین است :

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون  
یکی چو دجله آب و یکی چه لجه خون  
چرا ننالم سخت و چرا نگریم زار ؟  
که از ضیق جهان ره نمیرم بیرون  
درون دایره مقصود خود نمی یابم  
مرا نه پای بیرون باشد و نه جای درون  
مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارن ؟  
مرا چه عائده از مال اگر شوم قسا رون ؟  
تا آنکه گوید :

زیای بختی بختم عقال عقل گسیخت  
کجاست لیلی من ای خدا شدم مجنون  
بجز اراده رحمانی از در قدرت  
که میتواند از این ورطه ام برد بیرون  
هلا اراده حق من اراده الله است  
که شد اراده حق با اراده اش مقرون  
یگانه عبد بها آنکه از اراد محقق  
اذا اراد بشئ یقول کن فیکون  
السخ

دیگر مهاجرین دولت آباد اصفهان که شرح احوالش را  
در بخش ششم آورده ایم و بنام مهاجرین که در لوحی فرمودند  
برقرار گشتند و خاندان واسعه از اعقابشان تأسیس گردید  
که بانواع خدمات این امر سرافراز میباشند .

دیگر از متقدمین مهاجر ساکن طهران حاجی ملا محمد  
خوانساری خوانسالار که در بخش ششم شرح احوال آورده ایم  
در محله معروف سر قهر آقا ( باغ فردوس ) بکوچه مشهور  
بایان اقامت گرفته در تبلیغ و خدمات امریه اقدام داشت  
بالاخره در یوم پنجشنبه ششم شهر شعبان ۱۳۲۷ درگذشته  
مدفون گشت و خاندانش از پسرش آقا نورحقی که سالها  
در مدارس بتعلیم و تربیت نونهالان اشتغال یافته باقی ماند  
و خطاب بوی آثاری از مرکز میثاق موجود است .

دیگر از مشاهیر بهائیان که در طهران ساکن شدند  
میرزا علی محمد بن اصدق که نیز سابقه احوالش را در بخش  
ششم آورده ایم و در آغاز این دوره یعنی سال ۱۳۱۰ مسافرت  
تالیفیه بخراسان نموده مدتی در آن حدود رایت جلال در  
تبلیغ امر ذوالجلال برافراخت و چون مراجعت بطهران کرد  
طولی نکشید که از ظم میثاق از ایادی امریه خوانده شد  
و از ایادی امریه معدود گشت چنانکه در بخش سابق  
نگاشتیم محفل ایادی برقرار داشتند و مرجع رتی و فتی

امور امریه گردید و افراد بهائیان خصوصاً از محترمیــــن  
 عالی شأن از هرسو مسائل امریه و حلّ مضلات امور خود را  
 از او میخواستند و او باجلال و عزّت و اعتبار با اعظم دولت  
 و ملت همی ملاقات و معاشرت و تبلیغ کرد و اسفارتبلیغیه  
 در اغلب بلاد ایران و قفقازیه و عشق آباد و نیز در هندوستان  
 و بالاخره در هلند از اروپا کرد و عده کثیر را با امر ابهسی  
 وارد ساخت و مادرش در سال ۱۳۱۷ از مشهد بی زیارت  
 بعکا رفته چندی در جوار عنایت بسر برد و در طریق عبودت  
 قریب بمشوق آباد درگذشت و در قبرستان مدینه عشق آباد  
 مدفون گشت و بالجمله ابن اصدق که خود را حسب خطاب  
 مذکور در الواح بلقب شهید بن الشهید میخواند یکس از  
 محترمین و مقتدرترین مبلغین و بزرگان اهل بها بوده  
 به نسب جلیل و الواح کثیر و اطلاع وسیع خویش در امر اعلی  
 و ابهسی میالید و باعدم تحصیلات مذهبیّه بعلمت و سمیت  
 معارف و محفوظات امریه احترام داشت و باحکمت و سلاست  
 بیان و قدرت در فن تبلیغ خدماتی رفیر انجام داد و تا  
 بمد از افول نیر درخشان عهد ویمان و طلوع انوار شمشع  
 ولی امر رحمان حیاتش امتداد یافت و عنایات سابقه در حقش  
 بالطف لاحق پیوست و بالاخره در سال ۱۳۴۷ در طهران  
 درگذشت و جمعیت کثیره از اهل بها تشییع جنازه نمود

در گلستان جدید دفن نمودند و خطابات و الواح بسیار از قلم ابهی و باضاً خادم و نیز از حضرت عبد البهیا موجود است از آنجمله در لوحی چنین خطاب فرمودند :

« فطوبی لك بما فزت بلفاء الله و كنت صغيراً فلما صرت كبيراً اخذتك نفحات الرحمن من هذا الرضوان الذى كان من كلمة الله فى بدع الزمان عن يمين العرش مشهوداً »

وچنانکه گفتیم ویرا در بعضی الواح بلقب ابن اصدق و شهید بن شهید خواندند و تاج افتخار و مقام عظیم شهادت بر تارک پدر و پسرکه تحمل بلیات و تمدیات وارده از اعداء در طریق خدمت بامر ابهی مکرراً تا بمقام وصول شهادت کردند نهادند و او را از نخستین زوجه اش دخترخواهر جناب باب الباب که بریمان جوانی در مشهد ازدواج نمود خلفی نشد و محترمه مذکوره بی فرزند درگذشت و از ضیاء الحاجیه که شرح دادیم بنات متعدده بمرصه وجود آمدند و از آنان عاقله ها تأسیس گردید .

دیگر از اعزه و مشاهیر مؤمنین طهران دکتر عطاء الله خان بخشایش سابق الوصف در بخش ششم سالها عضو محفل روحانی و از مؤسسين مدرسه تربیت بود همیشه با اولیا امری در انواع خدمات سهم و شرکت داشت و خاندان واسعه بخشایش تأسیس کرد و خواهرش رقیسه

چنانکه در ضمن شرح احوال فاضل قاشنی آوریم از فاضل  
 جدا شده به میرزا علی اکبر زد روز دولتی اتصال نموده میرزا  
 عبد الله تولد یافت و میرزا علی اکبر پس از چندی درگذشت  
 و دکتر عطاء الله خان پسرخواهر خود را در آغوش تربیت  
 گرفته پرورش عقلی و روحی داد و میرزا عبد الله خرسند  
 از اعضا تعیین امور دولتی و جامعه بهائی گردیده عاقله  
 تأسیس نمود . دیگر میرزا فضل الله بن میرزا نصر الله  
 تفریسی سابق الوصف در بخش ششم عضو د اثره پست تأسیس  
 خاندان فضل و د و خواهرش کرد .

دیگر حاجی ابوالقاسم د باغ سابق الوصف در بخش  
 ششم یا برادران مذکور و خانواده شان بودند و حاجی در  
 سال ۱۳۱۰ بعکا شتافته چندی بدرك فیوضات محضر  
 حضرت عبد البها فائز گشته عودت کرد و یکی از رجال غیر  
 فداکار این امر معدود شد و در خانه اش که واقع بسمت  
 جنوبی شهر و محله معروف سرقیرآقا (باغ فردوس) بود و اشرا  
 مشهور محله د می از تعرض مظلومان غفلت نداشتند بی پروا  
 با برادران پیوسته مجلسی تبلیغ منعقد کرده ضیافتها داده  
 مآلفین و مسافرین شهر را مدتها پذیرائی نموده نوبتی  
 انبوه اشرا در در خانه اش احاطه کرده غلغله انداختند و  
 کلمات ناسزا گفتند و نزدیک بآن شد که متدرجا گروه غیر



تجمع کرده بخانه ریزند و در آن حال برادر غیر و دلیر کسه پیراهن سفید کفن آسا پوشیده کناره عریان بادیست آخته داشت در خانه را باز کرده بیرون جست و با انبوه مردم اخلاط متقابل شده باشجاعت و صولتی تکلم کرد که جمعیت را بیم گرفته چون کله رویاه گریختند متفرق شدند .

وحاجی ابوالقاسم در سال ۱۳۵۱ درگذشت و جنازه اش را با اجتماع و احترام بقبرستان ( گلستان جاوید ) برده دفن نمودند و از ایشان عائله واسمه بنام ناظریان برقرار است .

دیگر آقا علیحیدر شیروانی سابق الوصف در بخش ششم رانوشتم که با زن و فرزند چگونه درگذشتند و از حضرت عبدالیهاء صورت زیارتی در حقیق صدور یافت و برادران زنش آقا علی بیك و آقا مهدی عباد و آقاغضنفر و اشرف خان برجای ماندند و از وی قریب یکصد هزار تومان برجای ماند و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی چون در عکا برای زیارت حضرت عبدالیهاء بود عرش کرد اجازت گرفته بطهران آمد و ابلاغ دستور نمود لذا حاجی میرزا محمد افغان و آقا میرزا حسن ادیب طالقانی و آقا حسین علی بن آقا علی نور اصفهانی همريك صلفی سرمایه گذاشته حجره تجارت بنام مهدی عباد قوام التجار شیروانی برادر زن آقا علی حیدر

برقرار داشتند که مانند ایام گذشته معروف گردید .

دیگر حاجی میرزا عبد الله سقط فروش سابق الذکر در بخش ششم پسر حبیب الله بمک همدانی الاصل از طایفه معروف باجمانلو و از اهل حقه بود که در طهران در محله باجمانلو سکونت و عضویت پستخانه را داشت و ولادت حاجی میرزا عبد الله در طهران حدود سال ۱۲۷۲ شد و در ایام جوانی با افتراق سقط فروشی اشتغال کرد و در همان اثناء بواسطه شیخ کتابفروش معروف از بهائیان شد و چنانچه در بخش ششم ذکر گردید در دوره حضرت بهاء الله با همان قریحه عرفانیه اهل حق و اشتغال و انجذاب موفق بخدمت باین امر تبلیغ گشت و در این دوره عهد و میثاق شهرت و رقا در خدمات حاصل کرد و عضو محفل روحانی طهران شد و در همان اوائل تأسیس بنام محفل شور عضویت و بیا ایادی امر غالباً صاحبیت داشت و در آثار حضرت عبد البهاء بنام صحیح فروش لقب یافت و با وجود شهرت بدین نام و تنقیر نام معاندین بین العموم بامانت و صداقت معروف و مشهور بود و در حدود سال ۱۳۲۱ هـ. ق. شرکتی با بعضی از بهائیان در بازار برقرار داشت که جمعی از بهائیان در آن کار میکردند و هم آنجا مرکز رفت و آمد و اخبار و استخبار ارکان این امر گردید و بسیاری از مسافریین و واردین بهائی را نیز در آنجا

پذیرائی و اداره میکرد و نوبتی در امر تجارتش اختلال راه  
 یافت و تمامت املاك و مافی ملکه را فروخته به طلبکاران  
 داد و نیز شغل و مرکزیت ارسال و مرسول یا محضر حضرت  
 عبدالبها<sup>۱</sup> و بهائیان که قبلاً با مشهدی عباد قوام التجا<sup>۲</sup>  
 بود قبول کرده عهده دارگشت و نوبتی در سال ۱۳۲۲ که  
 فاضل شیرازی جدید الورود از شیراز را در همان سرا پذیرائی<sup>۳</sup>  
 میکرد انبوه معاندین خواستند هجوم کنند ولی مختار السلطنه  
 رئیس انتظام طهران و دیگران مانع شدند و الواح بسیار  
 در حقیقت موجود است و عاقبت در ۵۶ سالگی بسال ۱۳۲۶ در  
 طهران درگذشت و از حضرت عبدالبها<sup>۴</sup> صورت زیارتی  
 در حقیقت صدور یافت و از او رساله ای در اثبات این امر و  
 استدلال از طریق اهل حق موجود میباشد که در این طریق  
 قبل از او کسی ننوشت و نیز خاندان وسیع صحیحی از او برقرار  
 است و مادر بخش مذکور اسامی معدودی از طائفه اهل حق  
 که بواسطه او در جمع اهل حق درآمدند نام بردیم .  
 از آن جمله میرزا غلامحسین که با حاجی صحیح فروش شرکت  
 داشته سفری با اتفاق عزیمت تشریف ارنی مقصود نمود و چون  
 به بغداد رسید بملت استماع اخبار انقلاب و هیجان اعدا<sup>۵</sup>  
 در آنجا موفق بمقصود نشده عودت بطهران کردند و میرزا  
 غلامحسین سرشار از ایمان بود تا بسال ۱۳۲۴ درگذشت

و خلفش میرزا غلامعلی دواجی صهر صحیح فروش سالها  
 دواخانه و تجارت و املاک و عمارت داشته واسطه مراسلات  
 ارض مقصود و طرف خطابات تلگرافیه و عنایات حضرت عبد<sup>لها</sup>  
 بود و در محفل روحانی و شعب دیگر از خدمات روحانیه  
 صدارت میجست و خاندان دواجی در این امر برجا گذاشت  
 و نیز از آنجمله حاجی میرزا حسین دواجی داماد دیگر حاجی  
 صحیح فروش سابق الذکر خاندان اجزاجی برقرار کرد .  
 دیگر از بهائیان متقدمین طهران آقاسید نصرالله  
 باقراف سابق الوصف چون از گیلان ببادکوبه رفته اقامت  
 و تجارت کرد حجره اش را محل ملاقات واردین بهائی قرار  
 داد و محترمه ای از اهل بادکوبه از تیمه دولت روس بازو  
 آورد و مالک ثروت و نفوذ و شهرت گشت و بایران باز آمده  
 مقیم طهران گردید و در آن سنین تمرّضات و تعدّیات  
 بر اهل بها احدی تمرّض بر عمارت عالیه و قرای متعدّده و ثرو  
 وافره اش نتوانست و حمایت و سرپرستی از مظلومان نمود  
 و سالها عضو محفل روحانی و مصدر رجوعات بهائیان و طرف  
 توجهات و مراجعات مهمه حضرت عبدالبها شد و در مواقع  
 لازمه مساعدت و بذل مال و فیر کرد و رایت مرتفعه امر ابهی  
 بود تابسال ۱۳۴۰ درگذشت و در مقبره گلستان جاوید  
 بهائی مدفون گشت و حضرت ولی امرالله چنین تلگراف فرمود: